شجره نامه عمربن خطاب رضی الله عنه و فضایل او

شجره نامه عمربن خطاب رضی الله عنه

عمر رضی الله عنه فرزند خطاب فرزند نفیل فرزند عبدالعزی فرزند ریاح بن عبدالله بن فرط بن رزاح بن عدی بن کعب بن لؤی بن غالب قرشی عدویاست و نسبش در کعب بن لؤی با نسب رسول خدا صلی الله علیه وسلم یکی می‌شود. "محض الصواب فی فضائل امیرالمؤمنین عمربن الخطاب" (1/131).

کنیه‌اش، ابوحفص؛ و لقبش، فاروق است. زیرا او، نخستین کسی است که اسلام را درمکه آشکار ساخت و بدین‌سان خداوند متعال، به وسیله‌ی او میان حق و باطل و اسلام و کفر، جدایی انداخت.

عمررضی الله عنه سه سال پس ازعام الفیل چشم به جهان گشود. "تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص133".

او، چهره‌ای سرخ و سفید داشت که سرخی چهره‌اش بیشتربود و گونه‌ها، بینی و چشمانی زیبا داشت.

کف دستها و قدمهایش، پهن و درشت بود؛ وی، بلند قامت، تنومند، قوی و شجاع بود و موهایش را با حنا رنگ می‌کرد و دو طرف سبیلش بلند بود؛ تند راه می‌رفت و بلند سخن می‌گفت و هرگاه کتک می‌زد، دردآوربود. "تهذیب الأسماء (2/14): نووی، أولیات الفاروق: قرشی ص24 .

خانواده‌ی عمر رضی الله عنه:

پدر عمر، خطاب بن نفیل؛ و مادرش حنتمه دختر هاشم بن مغیره بود. و گفته شده: دختر هاشم، خواهر ابوجهل بود. البته بیشتر مورخین بر این باورند که او، دختر هاشم، دختر عموی ابوجهل بن هشام بوده است. پدر بزرگ عمر رضی الله عنه یعنی نفیل بن عبدالعزی، یکی از بزرگان قریش بود که برای حل مشاجرات خود به او مراجعه می‌کردند." نسب قریش از زبیری، ص347".

عمر رضی الله عنه قبل از اسلام با زینب بنت مظعون، خواهر عثمان بن مظعون ازدواج نمود و از او دارای سه فرزند به نامهای عبدالله، عبدالرحمن اکبر وحفصه گردید. سپس با ملیکه بنت جرول ازدواج کرد وازاو صاحب فرزندی به نام عبیدالله شد و آن‌گاه با ملیکه متارکه نمود؛ ملیکه پس از جدایی عمر رضی الله عنه با ابو الجهم بن حذیفه ازدواج کرد. آن‌گاه عمر رضی الله عنه با قریبه بنت ابی امیه مخزومی ازدواج نمود، ولی دیری نپایید که با توافق هم، ازیکدیگر جدا شدند و پس از عمر، قریبه با عبدالرحمن بن ابوبکر ازدواج نمود. سپس عمر رضی الله عنه با ام حکیم بنت حارث بن هشام ازدواج کرد و این، پس از شهادت عکرمه بن ابوجهل در شام، شوهر سابق ام حکیم بود. و از او صاحب دختری به نام فاطمه شد، سپس بنا به روایتی او را طلاق داد. البدایه والنهایه (7/144).

و پس ازاو با زنی به نام جمیله بنت عاصم بن ثابت بن ابی اقلح اوسی ازدواج نمود. همچنین با عاتکه بنت زید بن عمرو بن نُفیل ازدواج کرد؛ عاتکه قبل از عمر همسر عبدالله بن ابوبکر بود و بعد از شهادت عمر رضی الله عنه به ازدواج زبیر بن عوام رضی الله عنهدر آمد، لازم به ذکر است که در مورد وی گفته شده که ایشان مادر عیاض بن زبیر می‌باشد.

همچنین عمر رضی الله عنه از ام کلثوم دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه خواستگاری نمود. ولی او که دختری کوچک بود و عائشه به عنوان سخنگوی عمر پیش او آمده بود، خواستگاری عمر را نپذیرفت. عائشه رضی الله عنه گفت: وای بر تو، امیر المؤمنین از تو خواستگاری کرده و تو نمی‌پذیری؟! گفت: بدین خاطر نمی‌پذیرم که او زندگی سختی دارد. آن‌گاه عائشه، عمرو بن عاص رضی الله عنه را نزد خلیفه فرستاد و او را به ازدواج با ام کلثوم دختر علی و فاطمه رضی الله عنهماراهنمایی کرد. پس از خواستگاری، علی رضی الله عنه نیز بی درنگ دختر خود را به عقد عمربن خطاب رضی الله عنه درآورد و عمر هم چهل هزار را به عنوان مهریه او قرار داد. عمر رضی الله عنه ازاو صاحب دو فرزند به نامهای زید و رقیه گردید. الکامل فی التاریخ (2/212).

همچنین با زنی یمنی به نام لهیه ازدواج نمود و از او دارای فرزندی به نام عبدالرحمن اصغر و بنا به روایتی دیگر عبدالرحمن وسط، شد. البته نظر واقدی این است که لهیه کنیز عمر بوده است. همچنین گفته‌اند:

عمر رضی الله عنه از کنیزی به نام فکیهه صاحب دختری به نام زینب شد که واقدی در مورد او گفته است: کوچکترین فرزند ایشان بوده است.تاریخ الأمم والملوک: طبری (5/191).

با این حساب تعداد فرزندان عمربن خطاب رضی الله عنه به سیزده نفر می‌رسد که عبارتند از: زید اکبر، زید اصغر، عاصم، عبدالله، عبدالرحمن اکبر، عبدالرحمن اوسط، عبدالرحمن اصغر، عبیدالله، عیاض، حفصه، رقیه، زینب و فاطمه رضی الله عنهم.

تعداد همسران عمر رضی الله عنه اعم از آنان که قبل از اسلام یا بعد از اسلام با آن‌ها ازدواج نمود و نیز آنان که از آن‌ها جدا شده، در مجموع هفت نفر بوده است؛ البدایه والنهایه (7/144).

عمرفاروق رضی الله عنه علت ازدواج با همسران متعدد را افزایش نسل و داشتن فرزندان بیشتر دانسته است؛ چنانچه می‌گوید: من، به خاطر شهوت به سراغ همسرانم نمی‌روم، اگر مسأله فرزند دار شدن نبود، باکی نداشتم که هیچ زنی را نبینم. همچنین می‌گوید: من، نفسم را بدان امید به همبستری با همسرانم وا می‌دارم که خداوند به من فرزندانی بدهد که او را به پاکی یاد کنند.فرائد الکلام للخلفاء الکرام، قاسم عاشور، ص112.

بعد از آغاز رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم، عمر رضی الله عنه به برکت دعای رسول خدا صلی الله علیه وسلم ایمان آورد. چرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم، در مورد عمر رضی الله عنه دعا کرده و گفته بود:

(اللهم أعزَّ الإسلام بأحب الرجلین إلیک: بأبی جهل بن هشام، أو بعمربن الخطاب)

«بار خدایا! هریک از این دو مرد را که خود می‌پسندی، سبب سربلندی اسلام بگردان: ابو جهل بن هشام یا عمربن خطاب». و فرمود: «پیامبر صلی الله علیه وسلم، از میان آن دو، عمر را بیشتر دوست می‌داشت» ترمذی (3682)، آلبانی، آن‌را در صحیح الترمذی (2907) صحیح دانسته است.

عمر رضی الله عنه مخلصانه مسلمان شد و با تمام توان برای گسترش و تثبیت اسلام گام برداشت.

وی به رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت: آیا ما چه زنده بمانیم و چه بمیریم، بر حق نیستیم؟ رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود:

(بلی، والذی نفسی بیده انکم علی الحق، ان متم، و ان حییتم).

«آری، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شما چه بمیرید و چه زنده بمانید، بر حق هستید».

گفت: پس چرا پنهان کاری نماییم؟ سوگند به ذاتی که شما را به حق مبعوث کرده، حتماً دعوت خویش را آشکار می‌سازید.

چنانچه از شواهد بر می‌آید، رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز بدین نتیجه رسیده بود که زمان آشکار ساختن دعوت فرا رسیده و دعوت آن قدر توان و قوت یافته که از خود دفاع نماید. از این‌رو رسول خدا صلی الله علیه وسلم با آشکار ساختن دعوت موافقت نمود و دو صف تشکیل داد و عمر و حمزه را پیشاپیش هر یک از صفها قرار داد. بدین ترتیب مسلمانان در حالی وارد مسجد الحرام شدند که در اثر حرکت آنان غبار به هوا برخاسته بود. مشرکان با دیدن عمر و حمزه رضی الله عنهما هراسان و وحشت زده شدند و غم و اندوه بی سابقه‌ای، آنان را فرا گرفت. رسول خدا صلی الله علیه وسلم در آن روز عمر رضی الله عنه را فاروق نامید. "حلیه الأولیاء (1/40)؛ صفه الصفوه (1/103-104)".

بدین‌سان خداوند متعال، اسلام و مسلمانان را با مسلمان شدن عمر بن خطاب سربلند نمود؛ چرا که عمر رضی الله عنه شخصی قوی و شکست ناپذیر بود. بنابراین اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم با مسلمان شدن عمر و حمزه رضی الله عنهما احساس امنیت و سرافرازی نمودند. عمر رضی الله عنه مشرکان را به مبارزه طلبید و آشکارا در کنار کعبه نماز گزارد و مسلمانان نیز با او نماز گزاردند.

و اما در مورد علم عمر ابن خطاب رضی الله عنه باید

گفت که در صحیح بخاری از عبدالله ابن عمر رضی الله عنه روایت شده که او گفت: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِقَدَحِ لَبَنٍ فَشَرِبْتُ حَتَّى إِنِّى لأَرَى الرِّىَّ يَخْرُجُ فِى أَظْفَارِى، ثُمَّ أَعْطَيْتُ فَضْلِى عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ». قَالُوا: فَمَا أَوَّلْتَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْعِلْمَ». (بخاری:82)

یعنی: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که می‌فرمود: «در عالم رویا و خواب، یک لیوان شیر به من داده شد. شیر را نوشیدم تا آنکه خوب سیر شدم تا جائی که سیری از ناخن‌هایم بیرون می‌آمد. سپس باقیماندۀ آن را به عمر بن خطاب دادم». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! این خواب را چگونه تعبیر فرمودید؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «آن را به علم تعبیر نمودم».

همچنین رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: (بینما أنا نائم رأیت الناس عرضوا علی وعلیهم قمص فمنها ما یبلغ الثدی ومنها ما یبلغ دون ذلک، وعرض علی عمروعلیه قمیص اجتره).

«در خواب دیدم که مردم در حالی که جامه‌هایی پوشیده بودند بر من عرضه می‌شدند. جامه‌های بعضی تا سینه و جامه‌های عده‌ای بلندتر بود. عمر را در حالی دیدم که جامه‌اش مماس با زمین بود». حاضرین گفتند: آن را چگونه تعبیر نمودی؟ فرمود: تعبیرش دین است. مسلم (2390).

اسم و نسب تاج سر همه عالم بشریت بعد از نبی ص و ابوبکر رض
عمر بن الخطاب ابن نفیل بن عبد العزی بن ریاح بن عبد الله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب بن لؤی..... بن نزار بن معد بن عدنان
کنیه اش أبو حفص
(أنساب الاشراف للبلاذری ج۱۰ص۲۸۶ /نسب قریش۳۴۷ /الانساب للسمعانی ج۵ ص۵۱۶ /جمهره انساب العرب لابن الکلبی ص۲۱ /الطبقات الکبری لإبن سعد ج۳ ص۲۸۷).

وبه کوری چشم روافض نسب سیدنا عمر فاروق رضی الله عنه در (کعب) با رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع و یکی هست
مُحَمَّد صَلَّی اللّه عَلَیْهِ وَ آلِهِ ابن عبداللّه بن عبدالمطّلب بن هاشم بن عبدمَناف بن قُصَیّ بن کِلاب بن مُرَّه بن کَعْب بن لُؤَیّ بن غالب بن فِهْر بن مالِک بن النَّضْر بن کِنانَه بن خُزَیْمَه بن مُدْرِکَه بن اَلْیَاْس بن مُضَر بن نزار بن مَعَد بن عَدْنان.

اسم ونسب پدر عمرفاروق اعظم رضی الله تعالی عنه الخطاب بن نفیل بن عبدا لعزی بن ریاح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب بن لؤی القرشی العدوی . أمه حیه بنت جابر بن أبی حبیب الفهمیه.

اسم ونسب مادر عمرفاروق اعظم رضی الله تعالی عنه حنتمه بنت هاشم بن المغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم بن یقظه بن مره بن کعب بن لؤی بن غالب.....

بن معد بن عدنان
(نسب قریش ص ۳۴۷ /انساب الاشراف ج۱۰ ص۲۸۶ /
جمهره ابن حزم ص۶۶ /جمهره انساب العرب لابن
الکلبی ص۱۸ /طبقات بن سعد ج۸ ص۲۰۹).

اسم و نسب مادر خطاب پدر عمر فاروق اعظم رضی
الله تعالی عنه
حیه بنت جابر بن أبی حبیب بن مالک بن نصر بن حرام
بن نصر بن عامر بن سلیم بن سعد بن قیس
(نسب قریش ص۳۶۴).

مادر جدش نفیل
أمیمه بنت ود بن عدی بن ذبیان بن مالک بن سلامان
بن سعد بن زید، من قضاعه
جمهره الانساب للکلبی ص۲۵ /نسب قریش ص ۳۴۷

مادر جده مادریش (مادر حنتمه)
الشفاء بنت عبد قیس بن عدی بن سعد بن سهم بن
عمرو بن هصیص بن کعب
(المعجم الکبیر للطبرانی ج۱ ص۶۴ / مجمع الزوائد
للهیثمی ج۹ ص۵۳ / قریش ۳۰۱).

اما سوال از روافض احمق و بی غیرت
1-این صهاک کی هست چرا هیچ نشانه و شرح حالی
جز در کتب فکاهی شیعه در هیچ کتاب انسابی وجود
نداره
البته باید بگم این صهاک یک شخصیت خنده دار
همانند مامان سوسن مهدی روافض هست که هیچ

نشانه ای از خودش و پدر و مادر و جدش در هیچ کتاب تاریخی و انساب نیست و فقط در کتب داستان روافض میشه اون رو پیدا کرد

2- حنتمه خواهر ابوجهل بوده یا دختر عموش؟

دختر عموش بود و اسم حنتمه همان حنتمه بنت هاشم بن المغیره أما اسم أبو جهل همان عمرو بن هشام بن المغیره . وهشام وهاشم ابنی المغیره

3- اسم مادر الخطاب چی هست؟

او حیه بنت جابر بن أبی حبیب برخلاف خیال باطل روافض زندیق.

4- آیا این معادله مزعومه منطبق با نسب أمیرالمؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه هست پدر = جد = دایی . و مادر =خواهر =عمة ؟

اصل این معادله از روایات دروغین روافض زندیق هست و افراد کذابی چون مجلسی احمق و امثال این زندیق این معادله را برای میل باطنی خود درست کردند

اما

الف- درباره پدر الخطاب : صحیح این هست , أبو عمر همان الخطاب

ب- و درباره جد الخطاب که همان أبو حنتمه هست و این کذب و دروغ هست أبو حنتمه همان هاشم بن المغیره و الخطاب نیست

ج- درباره دایی الخطاب برادر حنتمه از صهاك : واین کذب و دروغ هست چون مادر الخطاب اسمش (حیه) أما مادر حنتمه (الشفاء) و این هم ثابت میکنه از یک

مادر واحد نیستند که روافض به اسم صهاک صدا میکنند لعنت الله علی الروافض کذاب
د- و درباره حنتمه : و این صحیح هست که مادر عمر حنتمه هست
ه- ودرباره خواهر که حنتمه دختر الخطاب از صهاك :
واین هم کذب و دروغ روافض زندیق هست چون أبو حنتمه همان هشام بن المغیره هست و الخطاب نیست
و- درباره عمه که حنتمه خواهر الخطاب از صهاك :
واین هم کذب و دروغ روافض زندیق هست چون مادر الخطاب اسمش (حیه) أما مادر حنتمه (الشفاء) و این هم ثابت میکنه از یک مادر واحد نیستند که روافض به اسم صهاک صدا میکنند لعنت الله علی الروافض کذاب

با این افتراهای روافض یاد این جمله زیبای ابن تیمیه رحمه الله می افتم که گفت از طایفه روافض دروغگوتر وجود نداره
البته از روافض نجس تر وجود نداره چون طعن بر صحابه براشون سهل هست اونها حتی به پیامبر و ناموسش هم طعن می زنند

و بازهم به کوری چشم روافض
نسل عمربن الخطاب رضی الله عنه که تا به امروز هستند
العمری -المسادین-الصوالحة دراردن
البراغثة دررام الله
العقاربة-الکلالبة درحمامة
بیت الحجار العمری - ال بو سعود درمدینة منورة
ال تاجی الفاروقی دررملة
ال غزال - ال فطایردرنابلس
ال ابی رجال دریمن
ال سنبل درمکة
ال عمربن الخطاب درعراق
ال مجددی وال فاروقی درحجاز
السوالمة درمدینة
و..........

الحمد الله والصلاة على رسول الله وعلى آله وصحبه من والاه
بسیار دیده شده است که شیعیان به نسب حضرت عمرالفاروق طعنه می زنند که در این مقاله بطلانش را ثابت می کنیم
رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرمایند(دو چیز از عادت های زمان جاهلیت است ۱.نوحه خوانی ۲.طعنه زدن در نسب های مردم)رواه اصحاب السنن
پس قبل از هر چیز ثابت می شود که این عمل اهل تشیع مانند دیگر اعمالشان از جاهلیت زمان شرک و کفر وسیاهی است
ابتدا نسب حضرت امیرالمومنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه
عمر بن الخطاب بن نفيل بن عبدالعزى بن رياح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدي بن كعب بن لؤي القرشي العدوي . أبو حفص
ونسب حضرت عمرالفاروق رضی الله عنه در (کعب) با رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع و یکی می شود
دوم نام ونسب مادر الفاروق الاعظم
حنتمه بنت هاشم بن المغيره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم . وقيل حنتمه بنت هشام بن المغيره
سوم اسم پدر فاروق الاعظم ونسبش
الخطاب بن نفيل بن عبدا لعزى بن رياح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدي بن كعب بن لؤي القرشي العدوي . أمه حيه بنت جابر بن أبي حبيب الفهميه .
وولد نفيل بن عبدالعزى : الخطاب بن نفيل,
مادرخطاب حیه بنت جابر و پدرش نفیل بن عبدالعزی
این نسب حضرت عمر فاروق بصورت صحیح وبدون افترا ودروغ اثنی عشریه

أسد ألغابه ج 4 ص 137-
نسب قريش ص 301
نسب قريش ص 347
اما احادیثی که مجلسی علیه من الله ما یستحق در کتاب خود آورده با عنوان باب نسب عمر و ولادته و وفاته جِ۳۱ ص۲۰۳
مجلسی در کتاب خود از تفسیر قمی نقل قول می کند و می گوید این آیه در شان مادر حضرت عمر نازل شده است (الزَّانِي لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ) (النور: ۳) سوره النور
وقتی به آدرسی که مجلسی داده است مراجعه می کنیم یعنی تفسیر قمی می بینیم که قمی از شخصی به نام ابی جارود از ابی جعفر یعنی محمد باقر روایت کرده
حال ببینیم که علمای اثنی عشری در مورد (ابی الجارود)چه گفته اند آقای الکشی در رجال خود می گوید (او از زیدیه بوده و نابینا بوده و کوردل وسپس احادیثی را می آورد در اثبات فاسق و کوردل بودن ابی جارود).
بحار الأنوار ج 31 ص 203
تفسير القمي ج2 ص 95- 96
رجال الكشي ص 229
پس مشخص می شود که روایات مجلسی در بحار الانوار ضعیف و غیر قابل استناد است
حدیث دوم مجلسی روایت می کند (قال العلامة نور الله ضريحه في كتاب كشف الحق وصاحب كتاب إلزام النواصب : روى الكلبي وهو من رجال أهل السنه (2) في كتاب المثالب قال : كانت صهاك أمه حبشيه

لهاشم بن عبد مناف فوقع عليها نفيل بن هاشم ثم وقع عليها عبد العزى بن رياح فجاءت بنفيل جد عمر بن الخطاب)
بحار الأنوارج 31 ص 203 - 204
اول اينكه دراين روايت مجلسى مى گويد كه صاحب كتاب كشف الحق ازكلبى كه ازرجال اهل سنت است روايت مى كند!.
واين دروغى بيش نيست زيرا كلبى ازرجال اهل سنت نمى باشد و دراينجا دروغ بودن روايت دوم مشخص مى شود و علماى اثنى عشريه مى گويند از شخصى به نام كلبى روايت كرديم و او ازرجال اهل سنت است به زعمشان درحالى كه كلبى ازرجال اهل سنت نمى باشد.
ومشخص مى شود كه تمام طعنه ها نسبت به نسب حضرت عمربن الخطاب رضى الله عنه ازاكاذيب مجلسى معلوم الحال است كه به دليل بغض و كينه اى كه نسبت به صحابه داشته اين اباطيل را دركتابش روايت كرده
ومن الله التوفيق

شناسنامه مختصر حضرت عمر(رض)

توسط خبرگزاری عقاب در ۲۸ قوس ۱۳۹۳ معارف اسلامی



شناسنامه مختصر حضرت عمر(رض)

۱) نام: حضرت عمر(رض)
۲) نام پدر: خطاب
۳) کنیت: ابوحفص(حفص به معنی شیر است)
۴) لقب: فاروق (جدا کننده حق از باطل).
۵) لقب دهنده ی فاروق: رسول اکرم(ص).
۶) نسبتش با پیامبر(ص): خسر پیامبر بوده و در نهمین نسل عمر در (کعب) با پیامبر متصل میشود.
۷) سلسله نسب: عمر بن الخطاب بن نفیل بن عبدالعزی بن ریاح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه.
۸) نام مادر: حنتمه بنت هشام مخزومی.
۹) تاریخ تولد: سیزده سال بعد از ولادت رسول الله(ص) یعنی سیزده سال بعد ازعام الفیل.
۱۰) سال مسلمان شدن: سال پنجم بعثت مشرف به اسلام شدند.
۱۱) محل تولد: مکه مکرمه
۱۲) کسی که ایشان را به شهادت رساند: أبولؤلؤ مجوسی غلام مغیره بن شعبه.
۱۳) محل ضربه خوردن و شهادت: مسجد النّبی مدینه منّوره
۱۴) تاریخ ضربه خوردن: چهارشنبه بیست وششم ذوالحجه سال بیست و سه هجری قمری
۱۵) تاریخ دفن و خاک سپاری: اول محرم سال بیست و چهارم هجری
۱۶) مدت خلافت: ده سال و پنج ماه و بیست ویک روز
۱۷) مدت عُمر: شصت و سه سال
۱۸) محل دفن: خانه حضرت عایشه رضی الله عنها در جوار رسول الله(ص).
۱۹) نام همسران: زینب دختر مظعون، ملیکه (ام کلثوم) دخترجرول، قریبه دختر ابو امیه مخزومی، أم حکیم

دختر حارث، جمیله دختر عاصم بن ثابت، عاتکه دختر زید بن عمرو، ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب.
۲۰) پسران حضرت عمر(رض): ۱- زید اکبر که مادرش ام کلثوم دختر فاطمه بنت رسول الله (ص)می باشد، ۲- زید اصغر که مادرش ملیکه (ام کلثوم) دختر جرول بوده است، ۳- عاصم، ۴- عبدالله که مادرش زینب دختر مظعون است، ۵- عبدالرحمن اکبر، ۶- عبدالرحمن اوسط، ۷- عبدالرحمن اصغر، ۸- عبیدالله، ۹- عیاض.
۲۱) اولین فرزندش: حفصه همسر رسول اکرم(ص).
۲۲) نام دختران حضرت عمر(رض): ۱- حفصه رضی الله عنها همسر رسول الله (ص)، ۲- رقیه، ۳- زینب رضی الله عنها، ۴- فاطمه، ۵- صفیه.
۲۳) احادیث روایت شده از حضرت عمر: ۵۳۷ حدیث مبارک از ایشان روایت شده است.
۲۴) مهر فاروقی: در انگشتر حضرت عمر(رض) عبارت هذا حک شده بود:(کفی باالموت واعظ یا عمر)" ای عمر مرگ برای نصیحت کافی است"
۲۵) نسبت حضرت عمر با حضرت علی: حضرت عمر داماد حضرت علی بود.
۲۶) دستور حضرت عمر به والیانش: لباس نازک نپوشید، نان غربال شده نخورید، درب خانه خود را بر مردم نبندید، به عیادت مریضان و تشییع مردگان بپردازید.
۲۷) نمونه ای از عدالت حضرت عمر: فرزند او در مصر متهم به شرابخواری شد، عمر بن عاص او را در خانه اش حد زد، زمانیکه حضرت عمر خبر دار شد او را(پسرش را) در پیش روی همه شلاق زد و عمر بن عاص را عزل کرد.
۲۸) سامان دهنده نماز تراویح: حضرت عمر به شکل امروزی اش سامان دهنده نماز تراویح بوده و آن را بصورت منظم در مساجد برگزار نمود.
۲۹) موسس تاریخ هجری: حضرت عمر تاریخ هجری را تاسیس کرد.
۳۰) نام شمشیر حضرت عمر: ذو شحمه
۳۱) دعای مشهور حضرت عمر: (اللهم ارزقنی شهاده فی سبیلک واجعل موتی فی بلد رسولک).
۳۲) از کرامات حضرت عمر: زمانیکه مصر توسط عمر بن عاص فتح شد رودنیل خشک و کم آب بود، حضرت عمر نامه ای به این مضمون نوشت(از طرف بنده الله امیرالمومنین "رض" بنام دریای نیل، پس از حمد و دعا باشد که اگر تو به قوت و اختیار خود جاری هستی پس هرگز جاری مباش و جریان پیدا مکن و اگر خداوند متعال تو را جاری می دارد من به بارگاه خداوند "ج" و احد قهار سوال می کنم که او تو را جاری نماید و تو روان شو. پس والی مصر نامه را یک شب قبل از بلند شدن ستاره به دریای نیل انداخت وقتیکه سحر مردم مصر از خواب بیدار شدند دیدند که خداوند به دریای نیل شانزده گز آب را جاری ساخته است.)
۳۳) پوشش حضرت عمر: او لباس ضخیم و درشت میپوشید حتی بسا اوقات در لباس او چندین پینه مشاهده می شد.
۳۴) دعای پیامبر در مورد مسلمان شدن حضرت عمر و ابوجهل: «اللهم أعز الإسلام بأحب هذین الرجلین عندک بعمر بن الخطاب أو بابی جهل بن الهشام» (خدایا دین اسلام را با مسلمان شدن هر کدام ازاین دو مردی که نزد تو محبوب‌تر باشد، عمر بن الخطاب یا ابو جهل بن هشام، تقویت بفرما!).
۳۵) سن و سال شان هنگام ازدواج: در سن ۲۳ سالگی تشکیل خانواده داد.
۳۶) قیافه و صورت آن حضرت: دارای چهره ای سفید و آمیخته به سرخی، و با گونه های زیبا و بینی ظریف و چشمان درشت و ابروان براق، و پاهای کلفت و محکم.
۳۷) قامت آنحضرت: قامتش آنقدر بلند بود که همراه هر دسته ای که از دور ظاهر می شد، مردم خیال می کردند که چندین پیاده همراه یک سواره هستند. وقتی می خواست بر اسبش سوار شود، به گونه ای سوار

میشد، که گویی بر پشت او آفریده شده است.
۳۸) صدای آنحضرت: صدایش به حدی دورگه و پرقدرت بوده که در منزلش هر کدام از همسایههایش را که میخواست صدا بزند صدا می زند.
۳۹) دستانش: دست و پنجه های محکم و قوی داشت و با دست راست و چپ بدون تفاوت می نوشت و شمشیر میزد.
۴۰) داستان تاریخی مسلمان شدن عمر بن الخطاب (رض): روزی حضرت عمر(رض) شمشیر به دوش، ا زخانه خارج می‌شود تا رسول الله (ص)را به قتل برساند. در بین راه با یکی از اقوامش(نعیم بن عبدالله)روبرو می‌شود. نعیم میپرسد: به کجا می‌روی؟ می‌گوید: می‌روم تا این کس را که به خدایانمان ناسزا می‌گوید و دین جدیدی بنا کرده است. به قتل برسانم. نعیم گفت: به خدا قسم خود را گول می‌زنی و فریب خود را می‌خوری. آیا گمان می‌کنی اگر دست به این کار خطرناک بزنی. فرزندان عبدمناف (یعنی بنی هاشم) تو را رها میکنند؟ گذشته از این آیا بهتر نیست که به فکر خویش و قومت باشی که پیرو همین کسی شده‌اند که می‌گویی؟
عمر متعجب شده می‌پرسد: کدام خویش و قوم؟ نعیم می‌گوید: خواهرت "فاطمه" وشوهرش "سعید بن زید"(پسر عمویت).
عمر بی‌درنگ راه خود را تغییر می‌دهد و به طرف خانه خواهرش می‌شتابد. همین که به آنجا می‌رسد، صدای خواندن چیزی به گوشش می‌رسد، خواهرش احساس می‌کند کسی می‌آید، لذا "خباب بن الارت" را که به آنها قرآن می‌آموخت با ورقه قرآن که در دستش بود، در جایی از خانه پنهان می‌کند.
عمر نزدیک می‌شود و از خواهرش می‌پرسد: این چه بود که شنیدم؟ خواهرش می‌گوید: چیزی خوانده نشده که بشنوی، ولی عمر به گوش خود شنیده بود، مگر می‌شود تردید کند؟ لذا می‌گوید: بلی، خودم شنیدم که می‌خواندید، به خدا قسم، خبر یافته‌ام و اکنون خود فهمیدم که شما تابع محمد شده‌اید». آنگاه بی‌درنگ به سعید حمله می‌کند، و فاطمه به طرفداری شوهرش بر می‌خیزد و به دفاع می‌پردازد. عمر خشمگین شده و ضربت سختی بر رخسار خواهرش می‌زند که خون آلود می‌شود.
در این هنگام حساس که فاطمه می‌بیند برادرش تعصب دین باطل خود را دارد، با خود می‌گوید، آیا رواست که او تعصب دین خود را داشته باشد و ما تعصب دین حق را نداشته و آن را کتمان کنیم؟ پس او و سعید هر دو یک زبان شده می‌گویند: بلی ما مسلمان شده‌ایم. به خدا و رسولش ایمان آورده‌ایم. هر چه می‌توانی فرو مگذار، خود را تسلیم امر خدای واحد کرده‌ایم.
عمر که چشمش بر رخسار خواهرش می‌افتد و می‌بیند خون آلود شده است از کار خود پشیمان می‌شود. زیرا به هر جهت او خواهرش بود که اکنون به جای آن که او را نوازش کند، مجروحش کرده است، عاطفه و وجدانش او را سرزنش می‌کند. اینجا است که از کرده خود پشیمان می‌شود. پس می‌نشیند و با خود می‌گوید: این همان فاطمه خواهر من است که چندی قبل مانند من دلباخته دین قریش بود؟ پس چه شده و چه سری در بین است که آن را ترک نموده، به دین جدید روی آورده و تا آنجا پایدار است که هر گونه آسیب را تحمل می‌کند. یقیناً سری در کار است. آیا بهتر نیست آن را بدانم؟ لهذا با ملاطفت از خواهر شجاعش می‌خواهد که به او بدهد. تا بخواند و بداند آنچه را که محمد(ص) آورده و تعلیم می‌دهد.
می‌گوید: می‌ترسم به ما پس ندهی. عمر قسم یاد می‌کند که پس دهد. فاطمه به خوبی در می‌یابد که برادرش متحول شده است و آثار هدایت و علایم توفیق در وجودش تجلی کرده است. امید است دین حق را بپذیرد، لهذا آن ورقه قرآن کریم را که اوایل سوره طه(آیات۱تا۷) را داشت، به او می‌دهد و او آن را از دست خواهرش گرفته می‌خواند با خواندن بسم الله ... گویی وجودش بی حس شده اوراق از دستش می افتد. انگار نام و نشان خدای یگانه بر وجودش سنگینی میکند. خود را جمع کرده و دوباره صحیفه را گرفته شروع به خواندن

میکند. بعد از خواندن میگوید: چه نیک است این کلام؟ و چه گرامی است این بیان، "خباب "همان کسی که قبل از ورود عمر، برای فاطمه و شوهرش قرآن می‌خواند، با شنیدن این سخن امیدبخش از مخفی گاه خود خارج می‌شود و می‌گوید: ای عمر! به خدا قسم، امید دارم که خداوند تو را به اجابت دعای پیغمبرش مختص نموده باشد، چون که دیروز شنیدم که می‌فرمود: (خدایا دین اسلام را با مسلمان شدن هر کدام از این دو مردی که نزد تو محبوب‌تر باشد، عمر بن الخطاب یا ابوالحکم(ابوجهل) عمرو بن هشام تقویت بفرما).عمر گفت:آیا تو خود این را شنیدی؟ گفت:آری. پس حضرت عمر(رض) فرمود: مرا راهنمایی کنید تا به نزد رسول الله بروم.

آن حضرت با عده‌ای از اصحابش در خانه ابن ارقم در نزدیکی کوه صفا که محل اجتماعات مسلمین اول بود، بسر می‌برد.

عمر به آنجا می‌شتابد و در می‌زند. عمار بن یاسر به رسول الله اطلاع می‌دهند که عمر شمشیرش را به دوش آویخته، پشت در ایستاده است. حمزه عموی پیامبر(ص) این شکارچی شیر عرض می‌کند: یا رسول الله اجازه بفرمایید بیاید. اگر قصد خوبی دارد به یاری‌اش می‌شتابیم و هرگاه اراده بدی در دل داشت، او را با شمشیر خودش خواهیم کشت».

حضرت رسول(ص) اجازه می‌فرماید تا بیاید. همین که عمر به خانه وارد می‌گردد عرض می‌کند: (گواهی می‌دهم که تو رسول خدایی، آمده‌ام به نزدت، تا به خدا و به آنچه که از نزد خدا به تو رسیده است ایمان بیاورم).

وقتی این جمله دلنشین(به خیر آمدم یا رسول) از زبان مبارک حضرت عمر(رض)خارج شد.

رسول الله و مسلمین که در خانه بودند از فرط مسرت و خوشحالی به حدی با صدای بلند تکبیر(الله اکبر) می‌گویند که صدایشان به گوش آن دسته از مردم مکه که نزدیک خانه بودند می‌رسد.

۴۱) وصیت حضرت عمر به فرزندش عبدالله: در تدفین و تکفین من اسراف مکن، بروید از عایشه "رض" اجازه بگیرید و مرا در جوار قبر پیامبر خدا دفن کنید زیرا اگر چیزی کار من مورد رضایت الله متعال قرار گرفته باشد، برایم پاداش آنرا میدهد، فکر کن که اسراف تو سبب ضایع شدن اعمال من میشود، بدین لحاظ کاری که سبب ضیاع اعمالم شود، انجام مده. قبر مرا نیز طولانی و عریض مکن، اگر اعمالم مورد قبول الله متعال قرار گیرد، قبرم را به قدری فراخ میسازد که نظر کار کند. همراه جنازه من هیچ زنی نباشد، کدام صفت که در وجودم نیست مرا به آن صفت نخوانید؛ زیرا الله متعال از همه صفات و حالات من خوب آگاه است. جنازه ام را زود روان کن؛ زیرا اگر نزد الله متعال مقبول باشم باید زود به پیشگاه معبود خود برسم و به حاصل نمودن پاداش نیکم مرا کمک کن و اگر نزد الله متعال مقبول نباشم در این صورت شر و زشتی را زودتر از شانه های خود دور سازید.

۴۲) فرموده ی حضرت عمر رضی الله عنه: ده چیز، بدون ده چیز دیگر درست در نمی آید:

۱- عقل بدون ورع و زهد.

۲- فضل بدون علم .

۳- رستگاری و کامیابی بدون خوف.

۴- پادشاهی بدون دادگری.

۵- اصل و نسب بدون علم وادب.

۶- شادمانی بدون امنیت.

۷- رفق و مدارا بدون سخاوت.

۸- فقر بدون قناعت.
۹- مقام بدون تواضع.
۱۰- جهاد بدون توفیق.

۴۳) سروده ی شاعران در باره حضرت عمر(رض):
۱- فردوسی:
عـمـر کـرد اسـلام را آشـکـــار
بیـاراسـت گیـتی چــو بـاغ بهــار
۲- مولوی:
شمشیر به کف عمـّـر، در قصد رسول آید
در دام خدا افتـد، وز بخـت، نظـر یابد
۳- بیدل دهلوی:
عمر یافت کام از می عدل و داد
بر آفاق چون استوا، خط نهاد
که هر کس ز مضمون این خط گذشت
به اسرار تحقیق واصل نگشت
۴- عبید زاکانی:
چون بست بهر دین محمد میان عمر
در هم شکست گردن گردن کشان عمر
برباد رفت خرمن کفار خاکسار
چون برکشید خنجر آتش فشان عمر
خورشید دین به اوج کمال آن زمان رسید
کانداخت سایه بر سر اسلامیان عمر
دستش به مکه گردن قیصر بزد به روم
چون گشت برممالک دین قهرمان عمر
هم آسمان دانش و هم آفتاب عدل
هم خوابه ی محمد آخر زمان عمر
آن کو به تیغ شرع نبی آشکار کرد
بنیاد دین به بازوی خود استوار کرد
۵- عطار نیشاپوری:
خواجه شرع آفتاب جمع دین
ظل حق فاروق اعظم شمع دین
ختم کرده عدل و انصافش بحق
در فراست بود بر وحیش سبق
خواجه سنت که نور مطلق است
بل خداوند دو نور بر حق است

۴۴) کرامات حضرت عمر فاروق (رض):
امام بخاری (رح) از حضرت ابوهریره (رض) روایت می کند که رسول اکرم (ص) ارشاد فرمودند: که در بین امتهای قبلی اشخاصی موجود بودند که در دلهایشان از جانب الله تعالی سخنان القاء می شد، یعنی به انها الهام می شد واگر در بین امت من چنان شخصیتی موجود باشد پس ان عمر (رض) می باشد.
همچنین علامه طبرانی در کتاب اوسط از ابو سعید خدری (رض) حدیث طولانی را بیان می کند که الله تعالی برای هر امتی که نبی فرستاده است در بین همان امت حتما یک شخص ملهم(الهام شونده) در بین انها بوده که قبل از امدن همان نبی بر او الهام می شد واگر در بین امت من چنین شخصی باشد که بر او الهام می شود، پس آن شخص عمر (رض) است. صحابه پرسیدند که بر کسی که الهام می شود پس کیفیت ان چگونه است؟ رسول اکرم (ص)فرمودند که به زبان وی فرشته سخن می گوید یعنی بر کسی که الهام می شود، کیفیت وی چنان است که هر انچه فرشته به او بگوید وی همان سخنان فرشته را به انسانها می رساند و از جانب خود هیچ سخنی را به کسی نمی گوید.

۴۵) شیطان از حضرت عمر می ترسد:
امام ترمذی (رح) از حضرت بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت می کند که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ارشاد فرمودند: من جنیات و شیاطین را دیدم که انها از ترس حضرت عمر رضی الله عنه می گریختند.
۴۶) فتوحات حضرت عمر:
در زمان خلافت ایشان سرزمین های شام، عراق، مصر، ایران، طرابلس و آذربایجان فتح گردیده و شهرهای بصره و کوفه در دوره خلافت ایشان بنا گردید.
۴۷) بانی تاریخ هجری و دیوان و دفتر:
حضرت عمر اولین کسی است که تاریخ هجری را اساس گذاشت، دیوان و دفتر را ترتیب داد و در جماعت با مردم نماز تراویح را ادا کرد.
۴۷) ردیف مسلمان شدنش:
قبل از ایشان ۳۹ نفر مسلمان شده بودند(با روایت مختلف).
۴۸) نقش عمر فاروق در زمان خلافت حضرت ابو بکر صدیق:
عمر رضی الله عنه به عنوان وزیر امین و صادق، همکار خیر خواه و یار مددگار برای حضرت ابو بکر صدیق به حساب می رفت.
نقش ایشان هنگام اختلاف اصحاب در سقیفه بنی ساعده مهم و راهگشا بود، اقدام وی را باید الهامی الهی دانست که در آن شرایط سخت دست به بیعت با ابوبکر رضی الله عنه پیش نمود و به تعقیب ایشان، اولاً انصار و سپس مهاجرین برای انجام مراسم بیعت اقدام کردند.
۴۹) هیبت حضرت عمر در ماجرای ملاقات کردن پیام رسان رومی از کتاب مثنوی:
آمـــد او آنـــجا و از دور ایـــــستاد
مر عمـــر را دید و در لـــرز افـــتاد
هیبتـــی زان خفـــته آمد بر رسـول
حالتی خوش کرد در جانش نـــزول
مهـر و هیـــبت هست ضـــد همدگر
این دو ضـــد را دید جمع اندر جـگر
گفت با خود مـن شـــهان را دیده ام

پیش سلـــطانان مـه و بگزیـده ام
از شهانم هیبـــت و ترســی نبـــود
هیبت این مــــرد هوشــم را ربـود
بی ســلاح این مرد خفـــته بر زمین
من به هفت اندام لرزان چیست این؟
۵۰) هجرت آشکار حضرت عمر بن خطاب:
حضرت عمر نه تنها اسلام و عبادتش را از کسی پنهان نداشت، بلکه هجرتش را نیز از دشمنان نپوشید، در آن هنگام که رسول الله به مسلمین دستور فرمود به مدینه هجرت نمایند، قریش بیمناک شده نمی‌گذاشتند مسلمین به آنجا روند.
ولی عمر بر خود نپسندید مخفیانه هجرت نماید، لذا همین که تصمیم گرفت به مدینه رود، در خانه سلاح پوشید و به مسجد الحرام رفت، بیت الله را طواف نمود و نماز خواند.
بر کمر خنجر زند میر یلان
تند و تیز و خم چو ابروی بتان
آنگاه بر مشرکین که گروه گروه در اطراف کعبه نشسته بودند، گذر کرد و گفت: زشت و قبیح باد این صورتها و رویهایی که می‌بینم. من هم اکنون هجرت می‌کنم و نزد برادرانم به مدینه می‌روم. هر کس می‌خواهد فرزندانش یتیم، همسرش بیوه و پدر و مادرش در عزایش بنشینند، پس در راه با من روبرو شود.
هر آن کز شما جنبد از جای خویش
ببیند سر خویش بر پای خویش!
هیچ کس جرأت نکرد او را از رفتن باز دارد یا در راه تعقیبش نماید. بدون هیچ گونه پیش آمدی به سلامت به مدینه رسید.

۵۱- تصویری از زندگی فاروق اعظم(رض) در دوران خلافتش:
حضرت اسلم میفرماید: شبی همراه با امیرالمومنین به طرف حره(مکانی نزدیک مدینه)می رفتم، آتشی در بیابان به نظر رسید، حضرت عمر(رض)فرمود: شاید این کاروانی است که به سبب فرا رسیدن شب در شهر داخل نشده، بیرون شهر قیام کرده است، برویم تا از او خبری بگیریم و در این شب از او محافظت کنیم، به آنجا رفته دیدیم که زنی است با چند بچه.
بچه ها فریاد میزنند و دیگی بالای آتش، میجوشد. سلام گفتیم و اجازه خواستیم و پرسیدیم: این بچه ها چرا می گریند؟ زن گفت: گرسنگی اینها را ناچار کرده. حضرت عمر فرمود: در دیگ چه داری؟ زن گفت: پر از آب است و برای تسلی اینها روی آتش نهاده ام تا راحت تر بخوابند! و گفت: فیصله من و امیرالمومنین عمر در بارگاه الهی خواهد شد زیرا در این تنگی از ما خبری نمیگیرد. حضرت به گریه در آمدند و فرمودند: خدا بر تو رحم کند، عمر از این حال تو چه خبر دارد؟ زن گفت: او امیر نشده که از حال ما بی خبر بماند!
اسلم میفرماید: حضرت مرا با خود همراه کرد و از آنجا بازگشتیم. وی مقداری چربی و لباس و درهم نقدی از بیت المال برداشته در کیسه ای آن را خوب پر کرد و به من گفت: اینها را بر پشت من بگذار، گفتم: اینها را من میبرم! فرمود: خیر بر پشت من بگذار... دو سه مرتبه اصرار کردم که در آخر امیرالمومنین فرمود: آیا روز قیامت هم تو بار مرا به دوش میگیری؟! این بار را خود به دوش میگیرم زیرا در قیامت از من سوال خواهد شد. اسلم میفرماید: من ناچار شده کیسه را بر پشت او گذاشتم و آن حضرت با نهایت شتاب نزد آن زن رفت، وقتی رسیدیم. حضرت مقداری آرد و خرما و چربی در دیگ انداخته با کفگیر آنها را حرکت میداد و به هم می

زد و آتش را خود دمیدن شروع کرد و (چنان با شتاب می دمید)که از میان ریش مبارک آن حضرت دود خارج میشد. همین روش ادامه داشت تا این که حریره(نوعی غذا)آماده شد. بعد از آن با دست مبارک خود در آورده به آنها غذا داد که آنها سیر شدند. آن زن بی نهایت خوشحال شد و گفت: الله تعالی تو را جزای خیر دهد تو استحقاق آن را داشتی که بجای عمر خلیفه ات می کردند! انقلاب روحی شدیدی حضرت را فرا گرفت..آخر او خود.. عمر بود.

به تن در خدمت خلقم، به جان در خدمت جانان

همین یک نکته آموختم، ز فاروق سپهسالار

۵۲) هیبت حضرت عمر:

روزی عبدالرحمن بن عوف به نزد او آمد و گفت: «ای امیرالمؤمنین! کاری کن که هیبت تو در دل های مردم کمتر شود زیرا افرادی برای کارهای خود پیش تو می آیند، و هیبت تو به حدی دل های آن ها را فرا می گیرد که نمی توانند با تو حرفی بزنند و همان طوری که آمده اندبرمی گردند. امیرالمؤمنین (رض) گفت: «تو را به خدا علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد به تو نگفته اند که این پیشنهاد را به من بدهی؟» عبدالرحمن گفت: «چون مرا قسم دادی بلی آن ها عموماً به من گفتند که این پیشنهاد را به تو بدهم» امیرالمؤمنین (رض) گفت: «ای عبدالرحمن! من با مردم نرم خویی کردم تا آن جا که درباره این نرم خویی خود از قهر خدا ترسیدم، و سپس با مردم تندخویی کردم تا آن جا که درباره این تندخویی خود از قهر خدا ترسیدم، و به خدا قسم من از مردم بیشتر می ترسم تا آن ها از من، پس راه نجات من کجاست؟ و در حالی که به گریه افتاده بود از جای خود برخاست و بیرون رفت و عبایش را به دنبال خود می کشانیددر این هنگام عبدالرحمن بن عوف گفت: «أُفًّ لَهُمْ بَعْدَکَ! = بعد از تو آه برای این مردم» و میگفت: من دوست ندارم بعد از عمر زنده بمانم!

۵۳) بی رغبتی حضرت عمر نسبت به دنیا:

سعد بن ابی وقاص – رض- می گوید: به خدا سوگند که عمر بن خطاب از نظر سابقه ی هجرت بر ما برتری نداشت فقط برتری او به خاطر بی رغبتی اش به دنیا بود.

هرگاه کسی به او می گفت: چرا تا این اندازه خود را از خوشی های زندگی محروم کرده ای؟ و این همه مشقت و رنج ها را تحمل می کنی؟» در جواب می گفت: «اگر یک ذره از راه دو یارم(محمد(ص)وابوبکر(رض) منحرف شوم در آخرت به جایی می رسم که آن ها در آن جا نیستند!

۵۴) اداکننده نماز جنازه حضرت عمر: نماز جنازه ایشان به امامت حضرت صهیب رومی برگزار شد.

۵۵) برنامه حضرت عمر در تامین امنیت:

حضرت عمر شخصاً خود در کوچه های مدینه نظارت داشته و اگر کاروانی بسوی مدینه می آمد ایشان چند کیلومتر جلوتر با همراهان خود از آنها حفاظت میکرد.

۵۶) نمونه ی از زهد حضرت عمر:

روزی از بحرین مقداری مشک و مواد خوشبو آوردند. عاتکه(همسرش) خواست به آنها دست بزند. ایشان فرمود: دست نزن زیرا دست خود را به لباست می مالی و سهمیه ما از مسلمانان بیشتر میشود.

۵۷) فن و مهارت حضرت عمر در دوران جوانی:

ایشان در کشتی گیری(پهلوانی) شمشیر زنی و سوار کاری مهارت خاص داشتند.

۵۸) نمونه ی از خدمات اجتماعی حضرت عمر:
توسعه مسجد الحرام، ایجاد کاروان سرا بین راه مکه و مدینه، حفر چاه ها در مسیر شهر ها، توسعه مسجدالنبی(ص) و...

۵۹) قانون حضرت عمر در مورد کسبه کاران:
ایشان دستور داده بود که کسبه کاران حتما از مسایل شرعی در مورد معاملات آگاهی داشته باشند تا مردم به ربا(سود) نیفتند و مرتکب حرام نشوند. ایشان همچنان دستور صادر نموده بود که کسی حق ندارد قوت(روزی) مردم را احتکار کند و یا فریب کاری و گران فروشی در معاملات کند.

۶۰) مساجد جامع بنا شده در زمان حضرت عمر: درحدود ۱۲۰۰۰ هزار مسجد جامع در زمان خلافت ایشان ایجاد شد.

۶۱) حدیثی در بار علم ودانش حضرت عمر: رسول خدا(ص) فرمود:(درخواب دیدم که از کاسه ای شیر نوشیدم تا انجا که از انگشتانم سر ریز شد و بعد آن را به عمر(رض) دادم او نیز نوشید. اصحاب گفتند: تعبیر چیست؟ فرمود: علم.

۶۱) نمونه ی از دموکراسی زمان حضرت عمر: روزی در حین سخنرانی فرمود:(ای مردم گوش فرا دهید و اطاعت کنید). مردی بلند شدو گفت: گوش نمی دهیم و اطاعت نمیکنیم چرا شما لباسی بلند تر از ما پوشیدید در حالیکه از بیت المال یک لباس به ما دادی و خود دولباس داری، فرمود:(این سهمیه فرزندم است که از او گرفتم. آن مرد گفت:(اکنون از تو گوش میدهیم).

۶۲) احوال پرسی از رعیت و دستور شان:
حضرت عمر از طرف شب در مدینه طیبه گشت می نمود، باری زنی دروازه خود را بند نموده و اشعار فراق(جدایی) می سرود، حضرت عمر به همه والیانش نوشت که هیچ سپاهی را در دارالحرب و میدان جنگ از چهار ماه زیاد نگهداشته نشود.

۶۳) فرموده ی حضرت عمر(رض):
امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه فرمودند: «مردم به همان اندازه از رهبر و پیشوای خود حرف شنوی خواهند داشت که او از خدای خود داشته باشد و اگر حاکم رفاه طلب باشد، رعیت نیز رفاه طلب خواهد شد».

۶۴) اولین خطبه حضرت عمر در آغاز خلافتش:
سعید بن المسیب می‌گوید: همین که عمر به خلافت رسید، برای خطبه روی منبر رسول الله نشست و پس از ذکر مقدمه خطبه چنین گفت: ای مردم، می‌دانم که شما در گذشته از من سخت‌گیری و خشونت دیده‌اید.
رفتار خشونت آمیزم بدین جهت بود که من با رسول الله بودم، غلام و خدمت‌گزارش بودم. آن حضرت چنانکه خدا فرموده است، نسبت به مؤمنین رؤوف و مهربان بود. من در کنارش مانند شمشیر برهنه بودم، نسبت به هر جسور و بی‌ادبی که از رأفت و مهربانی رسول الله سوء استفاده می‌نمود، امر آن حضرت را اطاعت نموده، اجرا می‌کردم، نزد آن حضرت همیشه چنین بودم، تا آنگاه که خدا او را از دنیا برد، او از من راضی بود و من از این بابت خدا را می‌ستایم و خود را خوشبخت می‌دانم.
بعد از رسول الله نزد ابوبکر خلیفه رسول الله نیز چنین بودم و چنانکه می‌دانید او شخصی آرام بود و در

کارش نرمش نشان می‌داد. لذا من در کنارش مانند شمشیر از نیام کشیده بودم، خشونتم را با نرمش او می‌آمیختم (تا امور خلافت تعادل یافته به خوبی پیش رود) همراه ابوبکر این چنین بودم، تا آنکه خدا او را از دنیا گرفت، درحالیکه از من راضی بود و خدا را از این بابت شکر می‌کنم و خود را از این حیث نیکبخت می‌دانم.
اکنون پس از ابوبکر خلافت به من رسیده می‌دانم که بعضی می‌گویند: در گذشته با آن که امور ما در اختیار کسی دیگر بود، بر ما سخت می‌گرفت. اکنون که خلافت به خودش رسیده و امور ما مستقیماً در اختیارش قرار گرفته چه خواهد کرد؟
بدانید که شما برای شناختنم نیازی ندارید که از کسی بپرسید، زیرا مرا به خوبی شناخته و آزموده‌اید. خدا را سپاسگزارم که از محمد پیغمبرمان(ص) فهمیدم آنچه را که باید بفهمم، بدانید که آن شدت و خشونتم که دیده‌اید اکنون چندین برابر شده است، ولی فقط نسبت به ستمگران و برای گرفتن حق ضعفاء و ناتوانان از اقویا و توانگران. من جز در این مورد در مقابل پاکدامنان و پرهیزگاران رخسارم را بر زمین می‌نهم، ای بندگان خدا! از عقاب خدا بترسید و مرا در امر به معروف و نهی از منکر و در اجرای امورتان که خدا به من تفویض فرموده است، کمک و یاری کنید و همه خیر خواهم باشید..
۶۵) فرموده ی ابن مسعود در مورد حضرت عمر(رض):
اسلام عمر فتح بود. هجرت ایشان نصرت و امامت ایشان رحمت بود.ایشان می گوید ما خودمان را می دیدیم که برای نماز در بیت الله قادر نبودیم تا زمانی که حضرت عمر اسلام آورد. زمانی که اسلام آورد با کفار مقابله کرد تا آنها مارا به حال خودمان گذاشتند و در بیت الله نماز خواندیم.
۶۶) فرموده حضرت علی (رض) در مورد هجرت حضرت عمر(رض):
من شخصی را سراغ ندارم که هجرت کرده باشد مگر مخفیانه الا حضرت عمر (رض)، ایشان زمانی که قصد هجرت کرد شمشیر را به دست گرفته و کمان را به دوش و تیرهایی را به دست گرفته به بیت الله آمد و اشراف قریش در محوطه ی بیت الله بودند. حضرت عمر ۷مرتبه طواف کردند و نزد مقام ابراهیم ۲ رکعت نماز خوانده به تک تک حلقه کفار آمده و فرمود: هر کس از شما ها اگر خواهش گم کردن مادرش و یتیم گذاشتن اولاد و بیوه کردن همسرش دارد پشت این وادی سراغ من آید هیچ احدی ازآنها جرات آن را پیدا نکردند.

۶۷) حضرت عائشه(رض) می گوید:
حضرت محمد(ص) فرمود: من می نگرم به شیاطین انس و جن که همگی از عمر فرار می کنند.

۶۸) ابن عباس می فرماید:
حضرت جبرئیل نزد رسول الله (ص آمد) و گفت: به عمر سلام بگوئید و به ایشان خبر دهید که خشم او عزت و رضای او حکم است.

۶۹) امام جعفر صادق (رض) می فرماید:
هرکس که ابوبکر و عمر را به خوبی یاد نکند من از او بیزارم.

۷۰) حضرت عمر فاروق و شورای شش نفره:
حضرت عمر فاروق تصمیم‌گیری در مورد انتخاب خلیفه را به شش نفر از اصحابی که مژده بهشتی بودن به آنها داده شده بود، و رسول خدا تا زمان وفات خود از آنها راضی بود، سپرد. اعضای شورای شش نفره عبارت بودند از: (عثمان بن عفان، علی‌بن ابیطالب، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص،زبیر بن عوام و طلحه ابن

عبیدالله) .
اما او نفر هفتم که جزء مژده داده‌ها به بهشت، یعنی سعید بن زید را جزء شورای انتخاب خلیفه قرار نداد، زیرا او از طایفه بنی عدی و از خویشاوندان حضرت عمر فاروق بود، و او اصرار داشت که خویشاوندانش به هیچوجه نباید مسئولیت خلافت را بپذیرند! هر چند در میان آنها بودند کسانی که آن شایستگی را داشتند، اما می‌بینیم که او با پیشنهاد خلافت پسرش عبدالله مخالفت نموده و سعید بن زید را هم از لیست کاندیداهای خلافت حذف کرده بود!
حضرت عمر شخصیت‌های کاندید برای خلافت را به نشستی در منزل خودش فراخواند، بعد از اینکه همه در منزل او گرد آمدند، خطاب به آنها فرمود:
«من در ارتباط با امور مردم خواستم از شما نظرخواهی کنم، اختلاف و تفرقه را در میان مردم نیافته‌ام، اگر هم اختلاف وجود داشته باشد، در شماست! مردم می‌خواهند یکی از شما سه نفر: عثمان و علی و عبدالرحمن بن عوف را امیر خویش نمایند»!
سپس او به علی بن ابیطالب نگاه کرد و فرمود: «اگر تو را امیرالمؤمنین و خلیفه نمودند، بنی هاشم را باری بر دوش مردم مگردان»!
بعد به عثمان بن عفان گفت: اگر خلافت و اداره امور مسلمانان را به تو محول کردند، بنی امیه را بر دوش مردم سوار مکن!
به عبدالرحمن عوف نیز گفت: عبدالرحمن! اگر کاری از کارهای مسلمانان را به تو سپردند خویشاوندانت را بار دوش مردم مگردان!
عمر فاروق در ادامه فرمود: شما شش نفر نشستی را ترتیب دهید و از میان خود یکی را به عنوان خلیفه انتخاب کنید! عبدالله پسرم هم حضور داشته باشد، اما او حق کاندید و انتخاب شدن را ندارد!
او فرمود: اگر سعد بن ابی وقاص را انتخاب کردید، حرفی نیست، اما اگر او انتخاب نشد، خلیفه منتخب، با او مشورت کند، زیرا به خاطر ناتوانی و خیانت نبوده که او را کنار نهاده‌ام!
پس از من صهیب بن سنان – صهیب رومی – تا سه روز امامت نماز را انجام بدهد!
عمر فاروق به ابوطلحه انصاری فرمود: تو همراه با پنجاه نفر از مردم انصار از شورای شش نفره انتخاب خلیفه محافظت کنید! آنان به مدت سه روز در منزلی به مشاوره و گفتگوی خواهند پرداخت تا از میان خود یکی را انتخاب کنند، تو و پنجاه نفر از مردم انصار آن خانه را تحت کنترل و نظارت خود قرار دهید و به هیچ کس اجازه ورود به منزل را ندهید و چنانچه پس از سه روز کسی را امیر و خلیفه مسلمانان ننمودند، آنان را در همان مکان زندانی کن!
عمر فاروق به مقداد بن اسود، سوارکار ماهر و قهرمان رسول خدا فرمود: تو تمامی آن سه روز را در کنار شورای انتخاب خلیفه باقی بمان! اگر پنج نفر از آنها یکی را انتخاب کرد و نفر ششم زیر بار نرفت، او را مجبور به قبول رأی اکثریت بنما!
اگر چهار نفر از آنها به انتخاب یک نفر رضایت دادند و دو نفر از آنان حاضر به قبول آن نبود، بازآنها را به قبول رأی اکثریت ملزم کن!
اما اگر سه نفر از آنان یک نفر و سه نفر دیگر کسی دیگر را مدنظر داشتند، پسرم عبدالله را حکم نمایند و او به شخصی مورد نظر هر دسته از آنها رأی داد، شخص مورد نظر آنان خلیفه مسلمانان شود!
اما اگر حکمیت عبدالله پسرم را نپذیرفتند، رأی جمعی را بپذیرند که عبدالرحمن بن عوف در میان آنها است، و

دیگران را که اجماع و اتفاق مردم را نمی‌پذیرند، ملزم به اطاعت کنید!
اگر سه روز به سر آمد و روز چهارم فرا رسید، و از میان خود کسی را انتخاب نکردند، همه‌ی اعضای شورای خلافت را زندانی کنید!

۷۱) توصیه‌های حضرت عمر فاروق به خلیفه بعد از خود:
– به خلیفه بعد از خود توصیه می‌کنم، که حق و حرمت و منزلت مهاجرین نخستین را مراعات نماید!
– به او توصیه می‌نمایم که از خیرخواهی و نیکی به مردم انصار دریغ ننماید، زیرا آنان بودند که شهر و خانه‌های خود را بر روی ایمان‌آوردگان قبل از خود گشودند، به نیکوکارانشان احترام نهد، و از گناهکارانشان در گذردا!
– به او سفارش می‌نمایم، که با مردم مناطق مختلف به نیکی رفتار کند، زیرا آنان حامیان اسلام و منبع جمع‌آوری دارایی بیت‌المال و مورد خشم دشمنان هستند، و تنها اموال اضافی و غیر ضروری را با رضایت خودشان از آنان بگیرد!
همچنین به او سفارش می‌نمایم که با مردم صحرانشین به عدالت و نیکی رفتار نماید، زیرا آنان ریشه و پایه اسلام هستند، و اموال اضافی ثروتمندان آنها را جمع‌آوری نماید و در میان نیازمندانشان تقسیم کند!
به او توصیه می‌نمایم که حق و حرمت (مسیحیان و یهودیان) اهل ذمه را که در دارالاسلام زندگی می‌کنند، مراعات نماید زیرا آنان در پناه تأمین خدا و پیامبر او قرار دارند، به عهد و پیمان خود در برابر آنها عمل کند، در جهت حمایت از آنان در صورت نیاز با دشمنانشان بجنگد و تنها در حد توانشان به آنها مسئولیت دهد.
حضرت عمر فاروق این توصیه‌ها را پس از روز چهارشنبه ۲۶ ذی‌الحجه سال ۲۳ هجری روزی که در آن ضربت خورد، بیان نمود.

خبرگزاری عقاب - ۱۷۶۵ مطالب
- ۰ نظرات

عقاب؛ بیانگر آرمان های دینی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی شماست.

Comments are closed.

HOME